

تفسیر سوره بقره جلسه ۱۸

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ»

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ (۴۰)

در صفحه ۷ قرآن پس از بیان بحث‌های مربوط به خلافت و در آیه ۳۸ و ۳۹ پس از جمع بندی نقاط ماکسی موم و مینی موم سقوط و صعود انسان، وارد بحث بنی اسرائیل شدیم و مدت مدیدی قرآن در سوره بقره قوم بنی اسرائیل را به عنوان قومی معرفی کرده که خدا به او نعمتهایی داده و این نعمت‌ها را ضایع کرده و به یک درکی واصل شده. گویا می‌خواهد مصداقی از آیات ۳۸ و ۳۹ بیان کند و سرگذشت این‌ها را به این امید که جامعه اسلامی که سرگذشتی خیلی شبیه سرگذشت بنی اسرائیل دارد، از این ماجرای بنی اسرائیل به عنوان ماجرای خودش پند بگیرد.

انبیاء برنامه‌های یکدیگر را نیز تأیید می‌کنند

عرض شد که انبیاء پشت سر همدیگر، مؤید همدیگرند و کتب همدیگر را هم تأیید می‌کنند. لذا احکام یکدیگر را هم تأیید می‌کنند، حتی پیمان‌هایی که گرفته می‌شود را نگوید؛ مثلاً اگر خدا از بنی اسرائیل چنین پیمانی گرفته. مگر داستان است؟! این نکته که در بحث معارفی خیلی مهم است که ما فکر کردیم فقط پیامبران همدیگر را تصدیق می‌کنند. در صورتی که غیر از این‌که همدیگر را تصدیق می‌کنند، برنامه‌های یکدیگر را هم تصدیق می‌کنند. اصلاً در آیه ۳۳ سوره مائده در بحث محارب داشتیم که «إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خَلْفٍ»؛ جزای محارب این است که کشته می‌شود، یا به صلیب و دار کشیده می‌شود، یا دست و پایش از چپ و راست زده می‌شود، یا نفی بلد و تبعید می‌شود و در آنجا این سوال را مطرح کردیم که این جزا را چه کسی مطرح کرده؟ این جزائی بود که فرعون برای سحره مطرح کرده بود! حالا این سؤال مطرح می‌شود که آیا خداوند از روی دست فرعون کپی کاری کرده؟! که مثلاً خدا احساس کرده این حکم فرعون چه حکم جالبی بوده! این که نیست! بلکه برعکس این است؛ یعنی فرعون در آن مملکتی بوده که قاعده‌های انبیاء وجود داشته که جزای باغی و اهل بغی و محارب یک چنین چیزی بوده؛ بعد طبیعتاً سحره برای فرعون

حکم باغی را داشتند و گفته شده که این به سحره تطبیق می‌شود، بعد آن چیزی که جزای محارب بوده از قبل از انبیاپی مثل موسی، می‌بینید حکم فقهی امروز ماست.

خطوط کلی معارف و شرایع ادیان یکسان است

یا در آیه ۴۵ مائده دارد «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ»؛ کتابت شد بر بنی اسرائیلی‌ها در تورات در بحث قصاص نفس و چشم و بینی و گوش و دندان در مقابل دندان در کجا تعیین شد؟ در تورات. نگفته که در دین ما تعیین شده! لذا خود همین کفایت می‌کند که بشود مال دین ما. تصویری که به صورت رایج دارد اتفاق می‌افتد این است که انبیاء می‌آیند همدیگر را تصدیق می‌کنند ولی محتوای شریعتشان را تأیید نمی‌کنند! گویا اصلاً باید کنار بگذارد و فقط می‌گوید: بله او هم پیامبر بود ولی من آمدم... در صورتی که غیر از این که خطوط کلی معارف همان است، خطوط کلی شریعت هم همان است؛ یعنی نماز و روزه‌اش همان است. زکات هم دارد منتها قیافه و شکل نمازش فرق دارد برای همین در آیه ۴۶ که ایه خیلی مهمی است دارد: «وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ»؛ پشت سرش ما عیسی بن مریم را آوردیم که «مصدقاً لما بین یدیه من التورات» است. اولاً شخصیت عیسی بن مریم مصدق انبیاء گذشته است «وَأَتَيْنَاهُ بِالْإِنْجِيلِ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ»؛ بعد هم ما به او انجیلی دادیم که آن انجیل هم مصدق است. نه فقط عیسی مصدق است، بلکه انجیل او هم مصدق است؛ یعنی وقتی این کتاب را می‌خوانی گواهی بدهد از معارف گذشته. بلا تشبیه اگر بخواهیم خاک را با افلاک مقایسه کنیم این جور می‌شود که بگوییم آقای خامنه‌ای مصدق امام است. بزرگداشت امام و امام و امام و غیر از این که ایشان باید مصدق باشد باید وقتی معارفشان را کنار هم می‌گذاریم، باید جملاتشان هم مصدق باشد؛ یعنی اگر می‌خواهند مصدق باشند، این باید آن را تأیید بکند؛ یعنی خطوط کلی این معارفی که در این فرهنگ دارد القا می‌شود با آن فرهنگ باید یکی باشد. این است که از آن جریان به عنوان یک جریان مستدام می‌شود یاد کرد که هم خودشان مصدق باشند و هم معارفشان برای همدیگر و این رمز معاهده‌هایی از عالمان بنی اسرائیل است؛ چون خدا دو نوع معاهده از بنی اسرائیل دارد: یکی از توده بنی اسرائیل و یکی از عالمان بنی اسرائیل.

میثاق از بنی اسرائیل میثاق از امت پیامبر است

این جور نیست که وقتی از توده بنی اسرائیل عهدی گرفته شده و باید یک کاری را انجام بدهند، ما بنشینیم نگاه بکنیم که چرا این‌ها انجام ندادند؟! این درحقیقت عهدی است که از ما دارند میگیرند. این فقط عهد بنی اسرائیل نیست. این ملاکاً عهدی است با ضمیمه این حرف مهمی که ابتدای جلسه گفتیم. این میثاق و عهدی است که دارند از ما میگیرند. اگر میثاقی هم از عالمان بنی اسرائیل میگیرند، درحقیقت از عالمان امت پیغمبر دارند میگیرند. این جوری نیست که هر کسی برای خودش می‌رود!

این نکته مهمی است که وقتی شما می‌بینید داستان‌های بنی اسرائیل گفته می‌شود، کسی حساب نکند که من دارم تاریخ می‌خوانم، بلکه باید ببیند چه میثاق‌هایی از آن‌ها گرفتند و این‌ها از پس آن برنیامدند و بعد من بروم سراغ میثاق‌هایی که از خودم گرفتم بینم از پس آن برمی‌آیم یا بر نمی‌آیم! اصلاً این را رها کن بلکه تا از آن‌ها میثاق گرفتند بدان که از تو هم میثاق گرفتند. اگر از عالمان بنی اسرائیل چنین میثاقی گرفتند وقتی تو این میثاق را می‌خوانی درواقع از تو گرفته‌اند. چون که این‌ها در ادامه همدیگرند و آن مقدمه به درد اینجا می‌خورد که بگوییم این‌ها مصدق همدیگرند، حتی احکام و کلیات احکامشان شبیه همدیگر است. بله در خطوط جزئی مثل زکات، زکاتی که در یک شریعت است ممکن است غیر از شریعت دیگر باشد ولی ماهیتاً همان زکات است. ماهیت نماز همان عبادت خاص است و دعا نیست. یک عبادت مشروع خاصی هست که نماز بوده نه مطلق دعا! کاملاً به عنوان یک عبادت ویژه نماز داشته‌اند و نماز می‌خوانده‌اند. حالا این که ۵ وعده می‌خوانده‌اند یا ۳ وعده؟ آیا رکوع داشته یا نه؟ این‌ها جزء خصوصیات آن می‌شود. صوم و روزه داشته‌اند به عنوان یک عبادت شرعی؛ یعنی خطوط کلی یک بوده لذا وقتی دارد: «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ» اصلاً احتیاجی به این حرف ندارد که بگوید: ببخشید در آن شریعت که آن جور بود، اجازه بدهید این‌جا هم این جور باشد و این را هم نمی‌گوید بلکه می‌گوید «وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ» همین کفایت می‌کند که معلوم کند در این شریعت هم همین گونه است. مگر این که خلافتش باشد.

این که ما جریان انبیاء را پشت سر هم می‌بینیم و میثاق‌ها را عیناً میثاق خودمان می‌بینیم. و «یا بنی اسرائیل»؛ یعنی ای امت پیغمبر! یاد بیاورید نعمت‌های خدا را که ما در بحث نعمت گفتیم که این را به

عنوان یا بنی اسرائیل گوش نکن. این خطاب از خطاب‌های تشریفی است و وقتی می‌گوید یا بنی اسرائیل یعنی ای امت یعقوب! و این بنوتش هم بنوت تعارفی نیست. «انا و علی ابوا هذه الامه» تعارف نیست. این همان بحث روح معنای اخوت است که عرض شد واقعا این‌ها با هم اخوت دارند و این یک تاکتیک نیست

مصداق کاملی از اخوت دینی

مؤمنون در این آیه؛ یعنی توده مسلمانان؛ یعنی واقعا ما با عامه مسلمانان برادریم و اتفاق جالبی که دارد شکل می‌گیرد انگار خدا دارد یک جور دیگری بازی می‌کند. هر کاری که دشمن دارد می‌کند تویی است که در زمین ما می‌افتد. چه مقدار باید ایران هزینه نرم و سخت می‌داد و چقدر باید کار فرهنگی می‌کرد برای این که یک حزب الله یمن درست کند! چقدر باید کار اعتقادی می‌کردید که تا چیزی به نام لشکر اسلام - نه لشکر ایران - درست می‌شد! (اینها رسانه‌ای نشده) اتفاقی که در سوریه دارد می‌افتد، در سوریه ایرانی‌ها، سوری‌ها، افغانی‌ها، لبنانی‌ها می‌شوند لشکر بزرگ اسلام و می‌بینید همه مسلمانان جمع شدند و دارند در کنار هم می‌جنگند. مشکل ما فقط دشمن داخلی است. الان دشمن خارجی هر کاری که می‌کند یک توپ توی زمین ماست؛ یعنی انگار دارد همه قوا را بسیج می‌کند. این‌ها می‌شود نعمت خدا. این‌ها می‌شود یا بنی اسرائیل و اخوت دینی. چقدر احمقانه و بی‌تدبیری بود آن شعار «نه غزه نه لبنان» که آن موقع یک عده آن را باور کرده بودند که اگر به آن عمل می‌کردند و اگر آن موقع در کنار همدیگر حضور نداشتیم الان ما باید تهران را سنگربندی می‌کردیم.

می‌خواهم بگویم خارج از امنیت ایران، این‌ها برای آن دختر فکلی خوب است که وقتی می‌گوید «نه غزه نه لبنان» به او بگوییم که اگر آن‌ها آن‌جا نمی‌جنگیدند باید وسط تهران بجنگند که او بگوید: خوب پس خوب است که می‌روند می‌جنگند.

اتفاق بزرگتر لشکر بزرگ اسلام است و ماهیت دینی جنگیدن است و چنین ماهیت‌هایی دارد شکل می‌گیرد. «انما المومنون اخوه» یک تاکتیک نیست واقعیت است. «ابوا هذه الامه» یعنی برادران دینی و وقتی این آیه «انما المومنون اخوه» نازل شده نگفته اند شیعه، بلکه یعنی توده مسلمانان با هم برادرند، مگر اهل بغی؛ مثل این داعشی‌ها که آلت دست یک عده‌ی دیگرند.

اگر کسی به پیامد «انما المومنون اخوه» توجه کند و این که این کسی که در جامعه است برادر من است. دیدید وقتی برادرانی به هم کمک می کنند، رئیس خانواده خیلی خوشحال می شود؟ قند توی دل پدر آب می شود که چه بچه هایی تربیت کردم. در روایت داریم «تنافسوا بالمعروف ... فإن العبد ليمشي في حاجة أخيه المؤمن فيوكل الله به ملكين، واحداً عن يمينه وآخر عن شماله، يستغفران له ربّه ويدعوان بقضاء حاجته»؛ عبد به دنبال حاجت برادر مومنش می رود خدا دو ملک برای او موکل می کند و کار این دو ملک این می شود که دعا و استغفار بکنند و تقاضای برآورده شدن حوائج او را می کنند. تا می رسد به این جا که «لرسول الله اسر بقضاء حاجته اذا وصلت اليه بصاحب حاجه»؛ در این مواردی که کسی به کسی کمک می کند خوشحالتتر از صاحب حاجت خود رسول الله است. دیدید وقتی حاجتمند اشک تو چشمش جمع می شود و ذوق می کند، حساب کن که رسول الله بیشتر دارد ذوق می کند و چه پاداش و طلبی بالاتر از این که آدم کاری بکند که رسول الله به عنوان پدر این امت کیف بکند و لذت ببرد. کسی با کارهایی که می کند ممکن است یک تیر و ده نشان بزند!

«كان علي بن الحسين اذا كان اليوم الذي يصوم فيه يأمر بشاه فتُدبِح وتُقَطع اعضاءه وتُطبخ واذا كان عند المساء اكب على القدور حتى يجد ریح المرق وهو صائم»؛ اخلاق امام سجاد این بود که آن روزی که می خواستند روزه بگیرند یک گوسفند ذبح می کردند و آبگوشت درست می کردند وقتی بعد از ظهر می شد در این دیگ های آبگوشت را برمی داشتند بو می کردند در حالت روزه دار که آن صیانت نفس را در آن داشته باشند «ثم يقول هاتوا القصاص اغرفوا لآل فلان و اغرفوا لآل فلان حتى يأتي علي آخر القدور»؛ می گفتند: قابلمه ها را بیاورید و تمام دیگ ها را تقسیم می کردند «ثم يؤتى بخبز و تمر ويكون ذلك عشاء» و خودشان نان و خرمایی جلویشان می گذاشتند و افطار می کردند؛ یعنی یک روزه امام سجاد یک تیر است که ۱۰-۲۰ نشان می زند! یک گوسفند می کشند که من یک روز روزه گرفتم! همه بخورند و بریزند و به همه برسد. نه این که از ته نذری برای خودش نگه دارد، و نه این که تا ته آن را بدهم برود! بوی آبگوشت جا افتاده را بخورد و نخورد! این می شود امام! می بینید دارد ریاضت نفس می کشد، به دیگران کمک می کند. می بینید که چه می کند این بازیکن با یک روزه!

در بنوت و اخوت هرچقدر در اسلام تاکید بکنید [جا دارد] این اخوت کسانی را دور هم جمع کرده حتی برادرانی بودند از عرب و عجم برای امیرالمومنین در حکومت دیگران که حضرت در تقسیم بیت المال به همه یک جور می دادند، اما بعضی سؤال می کردند که چرا این جوری شده؟ گذشت آن حرفها! آن معارف مال سال ۵۷ بود! بعد حضرت می آیند به این عجمها و سیاهها می گویند: ببخشید ظاهرا آن حرفها گذشت! و حضرت عذرخواهی می کنند و می گویند عربها نمی گذارند بیت المال به تساوی تقسیم شود! اینها می گویند اینها معارف زمان پیغمبر بود!

خیلی جالب است که می بینید حتی پیغمبر هم وقتی بیاید و یک سیستم و سیره‌ای بیاورد، او بعد حضرت علی بخواهد اجرا کند، یک عده می گویند آن دوره گذشت! آن حرفها مال زمان پیغمبر بود، الان چه انتظاری دارید که یک عده نگویند که این حرفها مال زمان امام بود! الان قضیه تغییر کرده.

خلاصه این بنوت یک خطاب تشریفی است که واقعیت دارد. «یا بنی یعقوب»، «یا بنی اسرائیل» که با مقدمه‌ای که اول جلسه عرض کردم؛ یعنی آن امت پیغمبر دارند میثاق می دهند «یا بنی محمد»؛ ای فرزندان پیغمبر! اگر دارید میثاق می بندید، اگر عالمان آن امت دارند میثاق می بندد عالمان امت پیامبر هم دارند میثاق می بندند.

نتایج نعمت را از خدا دیدن و خود را ندیدن

وقتی دارد «یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی اُنعمت علیکم» قرآن این بحثها را مرتب با نعمه الله بیان می کند؛ برای اینکه علی القاعده اگر کسی فکر کند نعمتی مال خودش است، جفتک می اندازد، در حالی که اینها نعمت خداست. کار برای خدا، یاد خدا و نعمت خدا اصلا معادلات را عوض می کند. قرآن می گوید با اتصال به خدا معادلات عوض می شود.

فرمانده هوا-فضای سپاه تعریف می کرد که یک پروژه فناوری خیلی پیچیده‌ای داشتیم و علی القاعده زمانش خیلی باید طول می کشید، شهید طهرانی مقدم پدر موشکی همه دانشمندان را جمع کرد با این اخلاصی که خودش داشت. گفت: برای رضای خدا کار کنید ثواب این کار را هدیه بدهید به حضرت زهرا.

این حرف طهرانی مقدم خیلی نشست در جان همه! می‌گفت این پروژه به صورتی باورنکردنی و خارج از انتظار زود تمام شد.

اینکه کسی کار برای خدا بکند، هم کار است و هم زود نتیجه می‌دهد و نتیجه‌اش ماندگار است. نعمت را از خدا دیدن و خود را ندیدن، هر چه این معارف را در خودتان بمانسازید، این‌ها نقاط ممتاز است؛ چون اگر بگویی برو کار کن! همه دنیا دارند می‌گویند و در معارف ما هم هست که برو کار کن! اگر کسی کار نکند می‌گویند: اصلاً به تو نمی‌دهیم، این‌ها جزء نقاط مشترک همه دنیاست. همه دنیا می‌گویند اگر می‌خواهی به نتیجه برسی برو کار کن! ولی نقطه ممتاز کار دین ما و ادیان الهی این است که این کار را برای خدا انجام بده! برای تعریف مردم نکن! اصلاً خودت را نبین اصلاً خودت را چیزی حساب نکن! اصلاً اگر خودت را نبینی بزرگ می‌شوی.

آقای صدیقی می‌گفتند: بچه طلبه که بودم رفته بود یک جلیقه پوستی برای آقای بهجت خریده بودم، بردم در خانه‌شان و دادم، ایشان این را گرفتند و گفتند: اگر این را خریدی به حساب اینکه به یک آدم خوب بدهی، به من نده! من آدم خوبی نیستم!

این یعنی کسی که خودش را نمی‌بیند و محاسبه هم بکند خودش را در ادنی درجه انسانیت محاسبه می‌کند، این می‌شود کار خدایی و یک زندگی خدایی.

آمیرزا جواد آقای ملکی تبریزی یک کتاب مفصلی می‌نویسد، کتاب را که تمام می‌کند و می‌خواهد چاپش کند، می‌بیند مرحوم فیض کاشانی در این موضوع کتاب دارد. (اگر ما باشیم چه کار می‌کنیم؟) متوسل می‌شود به امام صادق علیه السلام که رئیس ما شما هستید، شما در عالم رویا به من بگویید کتاب من بهتر است یا کتاب فیض؟ (اصلاً ذهن این‌ها را ببینید! که من کتاب چاپ کنم یا نه؟! ولی ما خوره این هستیم که کتابمان چاپ شود.) بالاخره با دعا و توسل امام صادق را به خواب می‌بیند. از امام سؤال می‌کند و امام مکث می‌کند و جواب نمی‌دهند. یک بار دیگر سؤال می‌کند و امام می‌گویند: کتاب فیض بهتر است. ایشان می‌گوید: من کتاب را محو کردم.

این می‌شود کار برای رضای خدا؛ یعنی اگر کتاب فیض در این موضوع بهتر است، من برای چه کتاب چاپ کنم؟ برای اینکه مردم این موضوع را در سطح پایین‌تر بخوانند؟! این‌ها خیلی مرد بودند! برای همین است که وقتی رساله «لقاء الله» را می‌نویسد و آدم می‌خواند، آدم را تکان می‌دهد.

کار برای خدا شده نرخ شاه عباسی قرآن. مرتب دارد: فی سبیل الله، نعمه الله، فاذكروا آلاء الله؛ یعنی اصلا نمی‌گذارد خدا از رونق بیفتد. نه این که دارد خالی بندی می‌کند! و تو برای اینکه غرور نگیردت بگو مال خداست!

از آن طرف هم آیاتی داریم که اگر قارون بگوید «إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي» (قصص: ۷۸) پوز او را میزند. خدا چنین موجودی را هو می‌کند که نگاه کن این آدم نعمت را از خودش دانسته! فکر کرده نعمت‌ها مال خودش است!

بعد هم این آدم و این کارها می‌گیرد و خدا این کارها و این آدم‌ها را بلند می‌کند و گرنه با یک کتاب رساله لقاء الله اینقدر نباید میرزا جواد آقا ملکی تبریزی سر زبانه بیفتد! چپ می‌روید راست می‌روید حرف از میرزا جواد آقا ملکی تبریزی است. این‌ها روح کار دینی است. می‌خواهم بگویم ساده از کنار «ی» در «نعمتی» نگذرید! «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ» قرآن بر این مطلب اصرار دارد «نعمه الله، آلاء الله»؛ این‌ها از خداست و مطلقا این‌ها را شما از خودت نبین! مطلقا مال تو نیست. مطلقا این کار را به خودت منتسب نکن! اگر اسنادی داشته باشد مجازا به تو اسناد دارد. و من باب «أجر للناس على يدي الخير» از خدا ممنون و متشکر باش که این خیری که خیر خدا بوده بر دو دست تو جاری شده و رسیده به بندگان خدا و تو در همه این‌ها واسطه‌ای بیش نبودی! اصلا تو مال نبود. این اخلاص‌ها افتادگی می‌آورد.

طبع انسان به سمت پستی است

نکته‌ای عرض کردیم در بحث یادآوری نعمت که همه انبیاء این کار را می‌کنند. گفتیم به دلیل این که طبع اولی آدم به سمت پستی است؛ یعنی اگر همین جوری ولش کنی «وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ» (فصلت: ۵۱) «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا * إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا * وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا * إِلَّا

المُصَلِّينَ» (معارج: ۱۹-۲۲)؛ کلا آدم این مدلی است، مگر اینکه با نماز و یک فرهنگ خاصی بر طبع اولی خودش فائق بیاید.

سنت جاری بر نعمت

حالا اگر بر طبع اولی خودش فائق نیاید چه می‌شود؟ یک سنت دیگر وجود دارد و آن سنت این است که نعمت را از دست طرف به دلیل کفران نعمت می‌گیرد، پس نتیجه این صغری و کبری چه می‌شود؟ ۱- این می‌شود که کلا اگر همه را ول کنید، به سمت کفران نعمت می‌روند و در معرض زوال نعمت است. انسان در سرایشی خلق شده که اگر رهایش کنی پایین می‌رود. ۲- پایین برود مخ خودش را داغان می‌کند. ۳- نعمت وحشی است اگر برود دیگر بر نمی‌گردد! یعنی نعمت اینگونه نیست که اگر از دست طرف برود، دوباره برگردد! خیلی کم پیش می‌آید که برگردد. مثلا نعمت بکاء، نعمت نماز شب را اگر بگویی باشد حالا! می‌بینی با یک نگاه حرام، ۶ ماه پشت در، می‌مانی و خودت را می‌کشی که خدایا چرا این جور می‌شد؟!

شرایط طبع سرکش و فطرت خداجو

(سؤال) ج: یک بحث مفصلی داریم که هم چیزی به نام فطرت داریم که توحیدی و موحد است و هم چیزی داریم به نام طبع که در بحث اعتراض فرشتگان عرض کردیم که به خدا می‌گویند: تو یک کسی را می‌خواهی بیاوری که می‌خواهد خونریزی بکند؟! خوب از کجا می‌گویند که آدم می‌خواهد سفک دماء بکند؟ به خاطر این که شما همین جور به این موجود با تمام قوایش نگاه نکنید، [در معرض فاسد شدن است] مثلا اگر از شما بپرسند اگر یک نان، را بگذارید زیر آفتاب چه می‌شود؟ می‌گویید: خشک می‌شود؛ برای اینکه شما ماهیت نان را ببینید می‌فهمید، یا مثلا یک چلوکباب را زیر آفتاب بگذارید چه می‌شود؟ معلوم است که فاسد می‌شود و بوی گند آن همه جا را برمی‌دارد؛ لذا این آدم را با این خصوصیات بگذارید در زمین با این شهوات، به سمت پلیدی می‌رود. شاهد هم این را نشان داده؛ یعنی بدون کنترل وحی اگر آدم را همین طوری ول کنی خراب می‌شود؛ یعنی کلا وحشی است. هرچقدر هم امکانات بیشتر پیدا می‌کند، انگار یک آبی را در مرداب ریخته‌ای! یک موقعی همین بشر وحشی بود و با شمشیر وحشی‌گری می‌کرد، حالا وحشی‌گری می‌کند با بمب اتم و با یک شاسی دنیا را می‌ترکاند. الان با این مقدار کلاhek هسته‌ای که وجود

دارد می‌تواند همه موجودات زمین را نابود کند. می‌تواند مثلاً هیروشیما و ناگازاکی را ظرف ۲۰ دقیقه به آن فجایع بکشانند.

البته فطرتش خداجو هست، ولی آن فطرت پیامبر بیرون لازم دارد که خود عقل هم در آیات قرآن همین را می‌گوید «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِيَلْمَأَ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ» (نساء: ۱۶۵)؛ رسل را فرستادیم تا حجتی باقی نماند، پس معلوم است که فطرت رسول لازم دارد.

این‌که انسان چنین طبعی دارد و این سنت که وقتی طبع انسان اعراض می‌کند و رو برمی‌گرداند و نعمت را ضایع می‌کند، و در نتیجه نعمت را می‌گیرند، در قرآن زیاد آمده؛ مثلاً «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۳)، یا گفته مگر خدا با کسی مشکلی دارد؟! «مَا يَفْعَلُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنْ شَكَرْتُمْ وَأَمَّنْتُمْ» (نساء: ۱۴۷)؛ اگر شکر بکنند برای چه خدا باید نعمت را بگیرد؟ مثلاً خدا می‌خواهد به چه برسد؟! مثلاً با عذاب شما می‌خواهد چه کار بکند؟! یعنی عذاب نمی‌کند، پس معلوم است ایمان و شکر مانع عذاب است، ولی از آن طرف هم کفر، نعمت را از انسان می‌گیرد. راه درمانش چیست؟ این‌که مرتب آدم نعمت‌ها را یادآور شود و یادآور شدن نعمت به درد شکر می‌خورد و آن شکر یک عملیات واقعی است که خدا را شکر که این نعمت را به من داده.

ذکر نعمت < شکر نعمت > ازدیاد نعمت

قرآن مفصل یاد از نعمت می‌کند، و انبیاء گذشته این را به عنوان یک سنت مرتب به قوم خودشان می‌گفتند یاد نعمت کنید و بعد هم می‌گفتند که یاد چه نعمت‌هایی را بکنید «أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ مِنْكُمْ لِيُنذِرَكُمْ» (اعراف: ۶۹)؛ آیا تعجب می‌کنید ذکری از جانب پروردگارتان به دست آدمی مثل خودتان بیاید؟ حضرت هود این را به قومش می‌گوید و بعد دارد «وَأذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ بَسْطَةً»؛ یادتان بیاید که شما را بعد از نوح خلیفه زمین کرد و دست شما را در آفرینش نیرومند و توانا کرد و بعد می‌گوید «فَأذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»؛ ذکر آلاء الله و نعمت‌های خداست که انسان را به فلاح می‌رساند. با چه مکانیسمی چنین کاری می‌کند؟ به خاطر این‌که یاد نعمت به دنبال خودش شکر می‌آورد و شکر ازدیاد نعمت ایجاد می‌کند. شکر به معنی فقط تشکر کردن نیست. وقتی

به ذهن می‌آید نعمت وحدت، و امنیتی که خدا داده و این که خدا این جمعیت پراکنده را جمع کرده، انسان سعی می‌کند این نعمت را نگه دارد و این می‌شود «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ».

باز آیات وقتی به حضرت صالح و قوم ثمود می‌رسد، این را به عنوان سنت بیان می‌کند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَاكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» (اعراف: ۴۷)؛ یاد بیاورید این نعمت‌هایی را که شما بعد از قوم عاد آمدید، قصرهایی ساختید، حکومت‌هایی برپا کردید، برای خودتان خانه درست کردید، حتی کوهها را تراشیدید و خانه کردید، از این‌ها به عنوان آلاء الله یاد کنید.

باید خدا را شکر کرد برای جمادات که اگر همه چیز مایع بود، مثلاً ملات بود، چگونه خانه می‌ساختید؟! چه جوری زندگی می‌کردید؟

خود قرآن مفصل یاد آلاء الله را می‌کند. «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ»؛ مثلاً در سوره الرحمن افتاده روی دنده شمارش نعمت! مثل دعای عرفه که به اندازه یک کتاب آناتومی از پرده سماخ و پرده قلب و پرده دیافراگم می‌گوید که خدایا شکر که این‌ها را دادی! در سوره الرحمن خدا تک تک در مقام این است که انسان نعمت را یاد بکند، حتی نمک و بند کفش و حتی بعد «مُدَّهَا مَتَّانٍ»؛ دو برگ سبز هم، دارد «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تَكْذِبَانِ»؟

هیمنه‌ی کتاب امت بر کتاب فرد

منتهای مراتب آن جا که جامعه را مورد خطاب قرار می‌دهد که «وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ»؛ نعمت‌هایی را که خدا نشان می‌کند، نعمت‌های اجتماعی و حاکمیتی است و نعمت‌های مربوط به امت، طبق همان بیانی که عرض کردم آن چه که کتاب امت است چیره است بر کتاب فرد «وَوَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا» (جاثیه: ۲۸)؛ روزی که امت به سمت کتاب خودش می‌رود؛ یعنی امت کتاب و نامه عمل دارد و آن نامه عمل چیره است بر افراد. لزومی ندارد همه افراد خطا بکنند، مجموع و برابند امت که خطا می‌کنند، می‌شود خطای امت. این نیست که آیا فلانی هم خطا کرده؟! آیه‌ی «وَأَنْتَقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبُنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً» (انفال: ۲۵) بر این امر تصریح دارد که از فتنه‌هایی بترسید که وقتی بیاید به طور خاص فقط دامن ظالم

را نمی‌گیرد، دامن عادل را هم می‌گیرد؛ یعنی کتاب امت هیمنه دارد بر کتاب فرد و دامن یک انسان غیر خطاکار را هم می‌گیرد. برای همین چیزهایی را که قرآن یادآور می‌شود، از این جنس است.

توافق عامه مردم بر سر وفای به عهد

بعد از «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ»، می‌گوید «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ»؛ به عهد من وفا کنید تا به عهد شما وفا کنم.

در این آیه ماجرای بزرگ بحث «عهد» است که اگر کلا در مسائل اخلاقی دینی، حتی در مسائل سیاست بین‌المللی کسی بخواهد یکی دوتا شاخص بدهد، یکی دروغ و یکی عهد و مراعات عهد است. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه خطبه ۵۳ به مالک می‌گویند: «وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ عَقْدَةً»؛ اگر با دشمنت پیمان بستنی «أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْكَ ذِمَّةً»؛ یا ذمه‌ای به گردن گرفتی «فَحُطُّ عَهْدَكَ بِالْوَفَاءِ»؛ عهدت را با وفا مراعات کن «وَأَرَعَ ذِمَّتَكَ بِالْأَمَانَةِ، وَاجْعَلْ نَفْسَكَ جُنَّةً دُونَ مَا أُعْطِيتَ»؛ خودت را سپر عهدی کن که بستنی «فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ شَيْءٌ النَّاسُ أَشَدَّ عَلَيْهِ اجْتِمَاعًا، مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ، وَتَشْتِتِ آرَائِهِمْ، مِنْ تَعْظِيمِ الْوَفَاءِ بِالْعَهْدِ»؛ از فرائض الله چیزی بیشتر از این عهد نیست که مردم با تمام اختلافی که دارند، در آن اجتماع بکنند «وَقَدْ لَزِمَ ذَلِكَ الْمُشْرِكُونَ فِيمَا بَيْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِينَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْعَدْرِ»؛ خود مشرکین هم به خاطر این که عواقب فریبکاری را می‌دانستند، سر هر چیزی ممکن بود زیرش بزنند، ولی سر عهد این کار را نمی‌کردند؛ یعنی حتی در زمان جاهلیت هم «علی تفرق اهوائهم»؛ اگر سر هر چیزی جنگ و جدال بود، با همه جاهلیتشان سر این یک مسئله همه به نتیجه رسیده بودند که بدعهدی بد است.

برای همین گزارش‌هایی که از معاهدات مشرکین آمده، در رفتار عادی به عنوان یک سیستم بین‌المللی است.

در روایت آمده که اگر خواستی کسی را تیزاب بزنی تا بفهمی چندمرده حلاج است و آیا متدین است یا نیست، از صدق حدیث و اداء امانت و عهد او بفهم و گرنه «ربما لهج بالصلاة و الصيام حتى لو تركه استوحش»؛ گاهی اوقات آدم به نماز و روزه عادت می‌کند جوری که اگر این کار را نکند، خودش وحشت می‌کند.

داستانی از شهید چمران نقل شده که خانم دوم ایشان از خانواده ثروتمند لبنانی بوده و مادر این خانم راضی نبوده و می‌گفته: این بچه من در شرایط ویژه بزرگ شده و صبح به صبح باید شیرقهوه‌اش را جلویش بگذارند. اگر ما بودیم می‌گفتیم برو بابا! ولی شهید چمران تا آخر عمر صبح به صبح با این که خودش قهوه دوست نداشت (ما مردها بدجنسی می‌کنیم و یک چیزی را که دوست داریم به خانم هم می‌دهیم؛ یعنی یک تیر و چند نشان!) بلند می‌شد قهوه واقعی درست می‌کرد تا آخر عمر! خانمش شرمند می‌شد، ولی شهید چمران می‌گفت: من به مامانت قول داده‌ام! این نکته لطیف است. شیرینی این وفای به عهد را این جا آدم احساس می‌کند.

اگر یک چیزی گفتیم دیگر متعهد شدیم. اگر قراری بستیم دیگر در قرار دبه نکنیم، کار طرف را ضایع نکنیم. بالاخره با مدل‌های مختلف برکت رزق را نبریم. در روایات داریم که در معاملات ۵ کار را اگر نمی‌توانید بکنید معامله نکنید! جالب است که بعضی از این موارد امروزه جزء مستحبات و مکروهات است. «والحمد اذا باع والذم اذا اشتری»؛ موقع فروش بازار گرمی نکنند، از جنس تعریف نکنند و وقتی هم می‌خواهد بخرد تو سر مال نزن! این معامله برای طرف خیر ندارد، اگرچه ممکن است پول داشته باشد، ولی آن رزق معیشت تنگ به دنبال دارد. اگر خدا ربا را حرام کرده «واحل الله الربا»، ربا به حسب ظاهر پول زیادی است ولی خدا گفته برای این‌ها به محاق می‌رود.

من کثراً دیده‌ام کسانی که با پول ربوی مثلاً کارخانه می‌زنند، ولی اتفاقاً این کار به محاق می‌رود و خدا فرموده «وَيُرْبِي الصَّدَقَاتِ» (بقره: ۲۷۶)؛ اگر کسی دنبال ربا و رشد مال است اتفاقاً در صدقات ایجاد می‌شود نه در ربا. یکی از مشکلات اقتصاد ما همین است که پول آن ربوی است؛ یعنی وقتی تورم ۱۶٪ یا ۲۵٪ است، این اقتصاد بی‌بربرگرد ربوی است. این‌ها می‌شود همان اتفاقاتی که می‌افتد!

این جور روحیات که طرف وقتی معاهده می‌بندد روی آن می‌ایستد، دبه نمی‌کند. خیلی وقت‌ها وقتی آدم می‌خواهد دبه بکند، نمی‌گوید که من بدعهدم! بلکه یک نکته‌ای گیر می‌آورد که بدعهدی کند؛ برای همین در کار دیگران خیلی تیزبین می‌شود تا کار بقیه را خراب کند.

این روحيات فقط در خريد و فروش معمولی نيست. قرآن در «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»؛ وقتی كيلو می کنند که بگیرند تا آخر آن می گیرند، ولی وقتی كيلو می کنند که بدهند کم می گذارند. این حتی می تواند در دیدن جهاز باشد. روح این کار مهم است. طرف می رود جهاز مردم را می بیند و توی سر مال می زند، ولی وقتی خودش می خواهد جهاز بدهد... یا اگر خودش مهمانی بدهد، خودش صدقات بدهد، خودش یک کار اجتماعی بکند، خیلی کار بزرگی کرده اما اگر بقیه بکنند، کم می بیند. و عجب قرآن سیستم های تربیتی ای دارد! بعد دارد «أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ»؛ حساب بکند که یک موقعی پیش خدا هستی، چه جوری جواب این اخلاق را می دهی؟ خدا آقای بهجت را رحمت کند. می گفتند: آقا ما را نصیحت کنید! ایشان می گفتند: کلا فکر کن خدا می بیند همین! خدا نیت، اعمال و افکار شما را می بیند. خدا همه اش دارد می بیند. همین یک نصیحت! حالا برو حالشو ببر!

عقد خدا با بنده؛ عهد همه با هیچ!

حالا چرا معاهده مبنا است؟

یک نکته لطیف قرآنی ابن عربی می گوید: سخت ترین آیه برای عارف آیات «أوفوا بالعقود» است؛ به خاطر این که ماهیت عقد طرفینی است؛ یعنی خدا خودش را دیده و ما را هم آدم حساب کرده به عنوان طرف دوم عقد و گفته بر این عقد وفادار باشید! یک عارف وقتی این را می خواند که «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ» (بقره: ۴۰)، داغان می شود! لذا اصعب آیاتی که بر عارف می گذرد، همین است و یک عارف له می شود که من که هستم که عهد از طرف من باید باشد؟ من که هستم که باید با تو عهد ببندم؟! عهد و عقد مال کسی است که در مقابلش کسی وجود دارد. حالا کسی که همه ی کس های عالم است با این کسی که هیچ کسی نیست دارد عهد می بندد! واقعا آدم دقت کند نابود می شود که خدا می گوید: تو به عهد من وفادار باش تا من به عهدی که با شما بستم وفادار باشم! اصلا من چه کسی هستم که بخواهم با شما عهد ببندم؟! من کسی نیستم که طرف داستانی باشم! لذا این آیات که دارد «وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ بِعَهْدِكُمْ»، سخت ترین آیات قرآن برای یک عارف است.

مدل عهدها هم مهم است: یک مدل عهدهایی که از توده بنی اسرائیل گرفته می‌شود و عهدی که از علمای بنی اسرائیل گرفته می‌شود که عیناً عهدی است که از توده امت پیغمبر و علمای امت پیغمبر دارد گرفته می‌شود.

از این مدل‌ها در قرآن هست از جمله «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (بقره: ۱۵۲)؛ شما یاد من باشید تا من یاد شما باشم. اگر خدا یاد آدم باشد می‌دانید چه می‌شود؟! خدا کارهای همه را نگاه می‌کند، یاد همه هست، ولی این خاص است. خدایا یاد من باش، انگار یعنی حرص من را بخور! اگر کاری از دستت برمی‌آید برای من بکن! آقای جوادی می‌خواستند بروند زیارت از حضرت علامه می‌پرسند: آقا یک چیزی بگویید و ایشان می‌گویند: در کل سفر «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»؛ شما یاد امام باش تا امام یاد شما باشد. خدا یاد خدا باش، خدا روی شما دغدغه پیدا کند. (البته این تعبیر تسامحی است) و خدا می‌افتد به رتق و فتق امور آدم! این که امام به یاد شما بیفتد؛ یعنی مثلاً امام بیفتد به شفاعت.

بچه یکی از اساتید ما کاملاً فلج شده بود. رفته بود حاجتش را به حبیب بن مظاهر گفته بود! که آقا شما پیش امام حسین آبرو داری و بچه خواب دیده پیرمردی آمد که او را به حبیب بن مظاهر تطبیق داده بودند.

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند

آقای امجد می‌گفتند مقصود از این شعر امام نیست! گاهی می‌بینید کسانی مثل حبیب بن مظاهر به فکر می‌افتند؛ گاهی شاگردان دست چندم امام، خاک را به نظر کیمیا می‌کنند.

صلوات!